






Distribution of the Testator’s Non-Financial Obligations among Heirs in Imāmī Jurisprudence and Iranian Law

Ehsan Hazratzadeh¹  

Level 4 Scholar in Jurisprudence and Private Law. Islamic Jurisprudence, Law and Jurisprudence Complex. Qom. Iran. Ehsan.hazratzadeh9@gmail.com; <https://orcid.org/0009-0007-2935-5015>

| Article Info | ABSTRACT |
|--|--|
| <p>Article Type: Research Article</p> <p>Article History: Received 27 August 2025 Received in revised form 04 October 2025 Accepted 25 October 2025</p> <p>Keywords: Continuance of Ownership; Non-Pecuniary Obligations; Heirs’ Right of Possession; Juridical Personality of the Estate; Actual Death</p> | <p>During the course of life, a person incurs various obligations through contracts, unilateral juridical acts, and legal events. Certain obligations are intrinsically personal in nature and, due to their dependence upon the specific characteristics or capacities of the obligor, are extinguished upon death. By contrast, another category of obligations lacks an inherently personal character, and their performance does not depend upon the individual attributes of the obligor. The principal question addressed in this study is whether, upon the obligor’s death, such obligations are transferred to the heirs or instead lapse entirely.</p> <p>Employing a library-based research method and adopting a descriptive, analytical, and critical approach, this study demonstrates that three principal theories have been advanced concerning the legal nature of the estate in Imāmī jurisprudence and Iranian law: (1) the continuance of the decedent’s ownership after death; (2) the immediate transfer of ownership to the heirs; and (3) the recognition of the estate as an independent juridical entity.</p> <p>The first theory is primarily grounded in Qur’ānic verses, narrations (<i>ḥadīth</i>), and the consensus (<i>ijmā’</i>) of jurists. The second theory, in addition to these sources, relies upon jurisprudential maxims such as the principle that “property cannot remain without an owner” (<i>al-māl lā yabqā bilā mālik</i>). The third theory—shaped in part by comparative engagement with Western legal systems—emphasizes the precise determination of the moment of transfer and the suspension of the heirs’ right of disposition until the completion of estate administration and settlement.</p> <p>The analytical conclusion of this study is that, through a synthesis of these three perspectives, the notion of a temporary juridical personality of the estate can be derived within Imāmī jurisprudence. According to this view, the property of the deceased acquires an independent legal status from the moment of death until the completion of settlement procedures. Only after the discharge of debts and obligations does definitive ownership transfer to the heirs.</p> <p>The findings further indicate that pecuniary debts are transferable and are satisfied from the estate prior to distribution. Non-pecuniary obligations, however, due to their intrinsically personal character, are extinguished upon the death of the deceased, even where they entail incidental financial consequences. In this respect, the Iranian legal system appears to confront a legislative lacuna concerning the treatment of the deceased’s non-pecuniary obligations, resulting in divergent doctrinal opinions and practical challenges within judicial practice.</p> |
| <p>Cite this article:</p>  | <p>Hazratzadeh. E(2026). " Distribution of the Testator’s Non-Financial Obligations among Heirs in Imāmī Jurisprudence and Iranian Law". <i>Journal of Islamic Law and Jurisprudence</i>; 41(4); 7-34. </p> <p>© The Author(s). Publisher: Islamic Propagation Office of Qom Seminary- Khorāsān-e- Razavi Branch. DOI:https://doi.org/10.22034/jrj.2025.72575.3032</p> |

توزیع تعهدات غیرمالی مورث برای وراثت از منظر فقه امامیه و حقوق ایران^۱

۱. احسان حضرتزاده ؛

۱. دانش‌پژوه سطح چهار فقه و حقوق خصوصی مجتمع فقه، حقوق و قضای اسلامی.

۱۴۰۴/۰۶/۰۵

تاریخ دریافت:

قم. ایران Ehsan.hazratzadeh9@gmail.com

۱۴۰۴/۰۷/۱۲

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۴/۰۸/۰۳

تاریخ پذیرش:

چکیده

انسان در جریان زندگی خویش، به واسطه قراردادها و سایر وقایع حقوقی، با تعهدات متنوعی روبه‌رو می‌شود. برخی از این تعهدات ماهیتی شخصی دارند و به دلیل وابستگی به ویژگی‌های فردی متعهد، با مرگ او پایان می‌پذیرند. در مقابل، دسته‌ای دیگر قائم به شخص نبوده و انجام آن‌ها به توانایی‌های فردی وابسته نیست. پرسش اصلی پژوهش آن است که در صورت فوت متعهد، آیا این تعهدات به وراثت منتقل می‌شوند یا ساقط خواهند شد؟

این تحقیق با روش کتابخانه‌ای و رویکردی توصیفی - تحلیلی و انتقادی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که درباره ماهیت حقوقی ترکه، سه دیدگاه عمده وجود دارد: بقای مالکیت مورث، انتقال فوری به وراثت و شخصیت حقوقی مستقل ترکه. دیدگاه نخست بیشتر بر آیات، روایات و اجماع فقها استوار است؛ دیدگاه دوم افزون بر این مبانی، بر قواعد اصولی مانند «المال لا یقی بلا مالک» تکیه دارد و دیدگاه سوم با تأثیرپذیری از حقوق غربی، بر تعیین زمان دقیق انتقال ترکه و تعلیق تصرف وراثت تا پایان تصفیه تأکید می‌کند.

نتیجه تحلیلی پژوهش آن است که با تلفیق سه نظریه یادشده، می‌توان از مفهوم شخصیت اعتباری موقت ترکه در فقه امامیه بهره گرفت؛ بدین معنا که دارایی متوفی تا زمان تصفیه، دارای حیات حقوقی مستقل است و پس از انجام دیون، به صورت قطعی به وراثت منتقل می‌شود. همچنین بررسی‌ها نشان داد که دیون مالی قابل انتقال به وراثت هستند؛ اما دیون غیرمالی به دلیل ماهیت شخصی، با مرگ متوفی پایان می‌یابند، حتی اگر آثار مالی تبعی داشته باشند. بر این اساس، نظام حقوقی ایران در زمینه تعهدات غیرمالی متوفی با خلأ تقنینی مواجه است و این امر موجب بروز اختلاف نظر و چالش‌های عملی در رویه قضایی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: بقای ملکیت ورثه، تعهدات غیرمالی، تصرف وراثت، شخصیت حقوقی ترکه، موت حقیقی.

۱. حضرتزاده، احسان (۱۴۰۴). «توزیع تعهدات غیرمالی مورث برای وراثت از منظر فقه امامیه و حقوق ایران». جستارهای فقهی و اصولی. ۱۱:

۴۱ (۴). صص: ۱۱-۱۱. doi: 10.22034/Jrj.2025.72567.3033

نویسندگان دارنده حق مولف مقاله خود بدون محدودیت هستند. ناشر: مرکز تخصصی آخوند خراسانی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی.



مقدمه

انسان در طول زندگی خویش، به واسطه قراردادهای و سایر وقایع حقوقی، تعهدات گوناگونی بر عهده می‌گیرد. بخشی از این تعهدات ماهیتی شخصی دارند و به ویژگی‌های فردی یا مهارت‌های خاص متعهد وابسته‌اند؛ مانند تعهد به نگارش یک اثر علمی یا اجرای یک فعالیت هنری. این دسته از تعهدات، به دلیل وابستگی به شخصیت متعهد، با فوت او ساقط می‌شوند و قابلیت انتقال به دیگران را ندارند.

در مقابل، برخی تعهدات قائم به شخص نبوده و انجام آن‌ها به توانایی‌ها یا شرایط فردی متعهد وابسته نیست؛ مانند احداث بنا یا تعمیر تأسیسات عمومی. پرسش این است که اگر متعهد پیش از اجرای چنین تعهدی فوت کند، آیا وراثت ملزم به ایفای آن خواهند بود یا این تعهد نیز با مرگ متعهد از بین می‌رود؟

این مسئله در فقه امامیه محل اختلاف نظر است. گروهی از فقها انتقال تعهدات غیر قائم به شخص را به وراثت پذیرفته‌اند (یزدی، ۱۴۲۱ق، ۳۵۸/۵؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ۳۱۴/۷) و در مقابل، گروهی دیگر قائل به سقوط این تعهدات با فوت متعهد شده‌اند (سیستانی، ۱۴۱۵ق، ۱۴۹/۲؛ خوئی، ۱۴۱۳ق، ۱۱۳/۲؛ خمینی، ۱۴۰۹ق، ۶۸۵/۱).

از منظر تطبیقی، فقیهان اهل سنت نیز به مسئله بقای تعهدات شخص پس از مرگ و امکان استیفای آن‌ها از ترکه پرداخته‌اند. آنان در مباحث مربوط به دیون و التزامات مالی میت، هرچند با تفاوت‌هایی در مبانی استدلال، عموماً قائل به بقای دین بر ذمه متوفی و لزوم ادای آن از ترکه هستند. در میان مذاهب چهارگانه، یعنی حنفی (سمرقندی، ۱۴۱۴ق، ۴۳۱/۱؛ کاشانی، ۱۴۰۹ق، ۱۳۹/۷؛ ابن عابدین، ۱۴۱۵ق، ۵۳۳/۱؛ مصری، ۱۴۱۸ق، ص ۳۴۳)، مالکی (رعینی، ۱۴۱۶ق، ۳۳/۷)، شافعی (نوی، بی تا، ۱۶۳/۲۰؛ هندی، ۱۴۱۸ق، ۳۲۲/۲؛ شروانی، ۱۳۷۷ق، ۲۸/۴) و حنبلی (ابن قدامه، بی تا، ۱۸۲/۳)، دیدگاه‌هایی در این زمینه قابل مشاهده است که هر یک با استدلالی خاص به تبیین حدود و آثار این تعهدات پرداخته‌اند.

این مسئله در حقوق تطبیقی نیز سابقه‌ای قابل توجه دارد. در نظام رومی - ژرمنی که بر نظریه عام تعهد استوار بود، اصل بر آن است که با فوت متعهد، تعهد نیز ساقط می‌شود. برای رفع این مشکل، دو راه حل اصلی ارائه گردید: نخست انتقال مسئولیت از شخص متعهد به دارایی او که ناشی از توسعه مفهوم حقوق اموال در این نظام بود؛ دوم نظریه قائم مقامی وراثت که به موجب آن، وراثت جانشین متعهد شناخته می‌شدند، بی آنکه ماهیت رابطه حقوقی تغییر یابد (3 p Nicod. 2014; 407 p Ghestin et al. 2005; 61 p Colin & Capitant. 1988). این پژوهش می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که انتقال و توزیع تعهدات موروثی بر وراثت، از منظر فقه و حقوق، چگونه تحلیل می‌شود.

در نظام حقوقی، بخش عمده‌ای از روابط و تعاملات افراد از طریق انعقاد عقد و قرارداد تنظیم می‌شود. در این میان، مواردی قابل تصور است که یکی از طرفین قرارداد به انجام امری در آینده متعهد می‌شود و در مقابل، طرف دیگر حق الزام او به اجرای آن تعهد را خواهد داشت. با این حال، اگر متعهد پس از انعقاد قرارداد فوت کند، متعهدله ممکن است متضرر شود. قانون‌گذار در ماده ۲۳۱ قانون امور حسبی مقرر کرده است که دیون متوفی پس از فوت حال می‌شود و در ماده ۳۲۷ همان قانون نیز تصریح دارد در صورتی که وارث متوفی معلوم نباشد، به درخواست

دادستان یا اشخاص ذی‌نفع برای اداره‌ترکه مدیر معین می‌شود. این مقررات به‌صراحت ناظر به دیون و تعهدات مالی متوفی است؛ اما در خصوص تعهدات غیرمالی غیرقائم به شخص، حکم روشنی مبنی بر لزوم اجرای آن‌ها توسط وراث وجود ندارد.

تمایز میان تعهدات غیرمالی، خانوادگی و اخلاقی نقشی اساسی در تعیین حدود مسئولیت ورثه ایفا می‌کند و بدون تبیین این تفاوت‌ها، بررسی وضعیت تعهدات غیرمالی متوفی ممکن نخواهد بود. تعهدات غیرمالی، در معنای حقوقی، مانند حق مطالبه ایفای تعهد، برخلاف تعهدات اخلاقی دارای ضمانت اجرای اجتماعی و حقوقی هستند و در برابر هر تکلیف، حقی برای دیگری ایجاد می‌کنند. در حالی که تعهدات اخلاقی صرفاً بر پایه وجدان، ارزش‌های انسانی یا باورهای دینی و عرفی استوار هستند و در برابر تکلیف، حق قابل مطالبه‌ای برای دیگری ایجاد نمی‌کنند. به همین ترتیب، تعهدات خانوادگی نیز با وجود پیوند نزدیک با اخلاق و عاطفه، در بسیاری موارد قائم به شخص بوده و فاقد ماهیت الزام‌آور حقوقی هستند؛ مانند انفاق به همسر سابق یا زن ناشزه که جنبه‌ای اخلاقی دارد یا برخی وظایف همچون حسن معاشرت و معاضدت زوجین در تربیت فرزندان که هرچند در قوانین ذکر شده‌اند؛ اما از ضمانت اجرای محدودی برخوردارند.

ازاین‌رو، خلأ قانونی در تعیین حدود مسئولیت ورثه نسبت به تعهدات غیرمالی متوفی، یکی از مسائل مهم حقوق مدنی به شمار می‌آید و بررسی آن، ضرورت انجام پژوهش حاضر را آشکار می‌سازد. نخستین فقیهی که به این مسئله پرداخت، شیخ طوسی است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۴۳۵/۵). وی تصریح می‌کند که پس از فوت شخص، چیزی بر ذمه او باقی نمی‌ماند و دیگران نیز تکلیفی به انجام فعل متعلق به دیگری ندارند. در خصوص پیشینه‌های پژوهشی، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱) مقاله‌ای با عنوان «مسئولیت ورثه نسبت به تعهدات، دیون، محکومیت‌ها و دعاوی علیه مورث» نوشته محمود صادقی، مجله مدرس علوم انسانی، بهار ۱۳۸۸؛ موضوع این مقاله بررسی میزان مسئولیت وراث نسبت به تعهدات مالی و دعاوی مطرح‌شده علیه مورث است.

۲) پایان‌نامه‌ای با عنوان «حدود تعهدات وراث در قبال دیون و تعهدات مورث» اثر محمدرضا کرمی، دانشگاه شیراز، شهریور ۱۳۹۰؛ این پایان‌نامه درصدد تبیین تعهدات وراث در قبال دیون و تعهدات مورث است و به تعهدات غیرمالی به‌طور خاص نمی‌پردازد.

۳) پایان‌نامه‌ای با عنوان «تعهدات ایفاننده شخص پس از فوت در حقوق ایران» نوشته علی فلاح، مؤسسه آموزش عالی ادیب مازندران، بهمن ۱۴۰۰؛ این پژوهش عمدتاً به تعهدات مالی پرداخته و در خصوص تعهدات غیرمالی بحث گسترده‌ای ارائه نکرده است.

تمایز این پژوهش با آثار مذکور در آن است که برای نخستین بار مسئله تعهدات غیرمالی متوفی، نه در حاشیه مباحث فرعی، بلکه به‌عنوان محور اصلی بررسی فقهی و حقوقی مطرح می‌شود. در حالی که بیشتر تحقیقات پیشین عمدتاً بر انتقال ترکه و دیون مالی متمرکز بوده و تعهدات غیرمالی مغفول مانده یا صرفاً به صورت گذرا به آن‌ها اشاره شده

است. در صورتی که این پژوهش به واکاوی ماهیت این تعهدات، امکان یا عدم امکان انتقال آن‌ها پس از وفات و حدود مسئولیت ورثه می‌پردازد.

نوآوری مقاله همچنین در آن است که وضعیت حقوقی تعهدات غیرمالی متوفی را در پرتو آیات، روایات و آرای فقها بازخوانی و تحلیل می‌کند. در این مسیر، آیات قرآن کریم از حیث مفاد اجمالی و شیوه استدلال، روایات از منظر نسخ، سند و دلالت و دیدگاه‌های فقها از قرن چهارم تا دوره معاصر مورد تتبع قرار گرفته است. افزون بر این، آرای حقوق دانان نیز به‌عنوان حلقه تکمیلی بحث مطرح شده است تا تصویری منسجم و میان‌رشته‌ای از مسئله ارائه شود.

داده‌های این پژوهش به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است. در این راستا، منابع علمی از طریق مراجعه به پایگاه‌های اطلاعاتی معتبر، کتب مرجع و همچنین بهره‌گیری از نرم‌افزارهای علمی استخراج و سامان‌دهی گردیده‌اند. روش تحقیق در این مقاله بر پایه رویکرد توصیفی - تحلیلی استوار بوده و در عین حال، با رویکردی انتقادی به بررسی دیدگاه‌های موجود پرداخته شده است.

۱. مفهوم‌شناسی

تبیین مفهومی، چارچوب و مقدمات لازم برای ورود به مباحث اصلی پژوهش را فراهم می‌آورد.

۱/۱. تعهدات

واژه تعهدات که جمع تعهد و مشتق از مصدر باب تفاعل است، از ریشه عهد گرفته شده و در متون حقوقی غیرفارسی معادل با واژه Obligation به کار می‌رود. هرچند در قانون مدنی ایران تعریفی مستقیم از واژه تعهد ارائه نشده است؛ اما در منابع لغوی دارای معانی متعددی است؛ از جمله «التحفظ بالشیء و تجدید العهد به» که ناظر بر نوعی پاسداری و تداوم وفاداری به یک التزام است (ابن منظور، بی‌تا، ۳/۳۱۳؛ جوهری، ۴/۱۴۰۴، ۲/۵۱۶؛ طریحی، ۳/۱۳۷۵، ۳/۱۱۶). این واژه همچنین به معنای «نگه‌داری و رسیدگی» (زمخشری، ۱۳۸۶، ۲۵۱؛ مطرزی، ۱۹۷۹، ۲/۹۱) و نیز «تجدید پیمان و عهد» (ابن منظور، بی‌تا، ۳/۳۱۳؛ حمیری، ۱۴۲۰، ۷/۴۸۱۲) به کار رفته است.

در اصطلاح حقوقی، تعهد را می‌توان رابطه‌ای حقوقی دانست که در آن یک شخص در برابر دیگری موظف می‌شود تا مالی را به او منتقل یا تسلیم کند، یا انجام یک فعل یا ترک آن را بر عهده گیرد. این رابطه می‌تواند ناشی از عقد، ایقاع یا واقعه حقوقی باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ۷۱). برخی از اساتید نیز در آثار خود بر این جنبه تعهد تأکید کرده و آن را ساختاری مستقل و بنیادین در نظام حقوقی دانسته‌اند.

برخی از حقوق دانان، تعهد را رابطه‌ای حقوقی می‌دانند که به موجب آن شخص یا اشخاص معینی، بنا بر اقتضای عقد، شبه‌عقد، شبه‌جرم یا حکم قانون، موظف به دادن چیزی یا انجام یا ترک عملی خاص به نفع شخص یا اشخاصی معین می‌شوند (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۳، ۱۶۶). وی در ادامه، حقیقت تعهد را با واژه تکلیف برابر می‌داند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۹، ۷/۱؛ محقق داماد، ۱۳۹۵، ۶۸) و واژگان التزام، شرط، عهد، عهده و ضمان را نیز مترادف آن می‌شمارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۹، ۲۸/۱).

از منظر برخی نویسندگان متون حقوقی، تعهد نه تنها به معنای وظیفه قانونی برای انجام یا ترک یک عمل است، بلکه در صورت تخلف، مسئولیت جبران نیز متوجه متعهد خواهد بود (شهیدی، ۱۳۸۴، ۴۲؛ شهیدی، ۱۳۸۲، ۱۹).

در متون عربی حقوقی نیز این واژه با تعبیر مختلفی از جمله الموجب (قاضی، ۲۰۰۶م، ۱۶۵۵) و الالتزام (فاروقی، ۱۹۹۸ق، ۴۸۹) تفسیر شده است. در این برداشت‌ها، تعهد به مثابه وضعیتی است که در آن شخص معینی ملزم به انتقال یک حق عینی یا به انجام یا ترک عملی مشخص می‌شود. این دیدگاه در آثار سنهوری نیز تأکید شده است، چنانچه که وی در تعریف تعهد از منظر قانون مدنی، همین جنبه‌های سه‌گانه را برمی‌شمارد (سنهوری، ۱۳۹۰، ۳۱).

در ادبیات فقهی نیز واژه تعهد بار معنایی ویژه‌ای دارد که با معانی رایج آن در حقوق امروز متفاوت است. برای نمونه، در برخی منابع فقهی مانند «هو التعهد بالمال» (وجدانی‌فخر، ۱۳۸۴، ۲۶۰/۸) تعهد به مفهوم ضمان یا به معنای حواله - «هی التعهد بالمال من المشغول بمثله» (وجدانی‌فخر، ۱۳۸۴، ۳۰۱/۸) - یا به معنای کفالت - «هی التعهد بالنفس» - آمده است (وجدانی‌فخر، ۱۳۸۴، ۳۳۲/۸).

حتی در مبحث نذر، این مفهوم با واژه وعد مشروط پیوند خورده و آمده است: «الأصل فی النذر الوعد بشرط؛ أي الأصل فی معنی النذر هو الوعد و التعهد فی مقابل الشرط» (وجدانی‌فخر، ۱۳۸۴، ۱۹۲/۵). همچنین در باب آداب مسجد، از تعبیر «تعاهد نعله؛ أي التحفظ و الرعاية عند باب المساجد» (وجدانی‌فخر، ۱۳۸۴، ۱۳۵/۲) استفاده شده که اشاره به مراقبت و رسیدگی دارد.

۱/۲. متوفی

مطابق ماده ۸۶۷ قانون مدنی، موت به‌عنوان شرط تحقق ارث، به دو صورت موت حقیقی و موت فرضی معرفی شده است. از این رو، نخستین گام در تحلیل حقوقی این موضوع، تبیین مفهومی و مبنایی این دو گونه مرگ در نظام حقوقی ایران است.

در خصوص موت حقیقی، این نوع مرگ ناظر به واقعیت عینی و قطعی پایان حیات انسانی است. مرگ در این معنا پدیده‌ای زیست‌شناختی تلقی می‌شود که با از کار افتادن کامل و برگشت‌ناپذیر سیستم‌های قلبی، تنفسی، حسی و حرکتی همراه است. براساس تعریف متخصصان علوم پزشکی، مرگ زمانی رخ می‌دهد که عملکردهای حیاتی بدن به‌طور غیرقابل بازگشت متوقف شده و مرگ سلول‌های مغزی تحقق یافته باشد که قاطع‌ترین شاخص مرگ است. در این راستا گفته شده است که مرگ یک پدیده طبیعی و زیست‌شناختی است و به از بین رفتن قطعی و برگشت‌ناپذیر اعمال قلبی، عروقی، تنفسی، حس و حرکت اطلاق می‌شود، چه آنکه فقدان این اعمال تأییدی بر مرگ سلول‌های مغزی است (قضایی، ۱۳۶۸، ۳۰/۳).

در مقابل، موت فرضی در وضعیتی مطرح می‌شود که شخصی به‌طور غیابی مفقود شده و از حیات یا ممات او اطلاعی در دست نیست. در ادبیات فقهی و حقوقی، از چنین فردی با عنوان مفقودالاثر یاد می‌شود. فقیهان تعریف کرده‌اند که مفقود، فردی است که به‌گونه‌ای از محل اقامت و زندگی خویش ناپدید شده که هیچ اثری از او باقی

نمانده و با گذشت مدت زمانی معنادار، سرنوشت او - مرگ یا حیاتش - نامعلوم مانده است (انصاری و طاهری، ۱۳۸۴، ۱۴۱۶).

از منظر حقوقی، موت فرضی مرگی است که بر اساس حکم دادگاه نسبت به فرد مفقود صادر شده و به لحاظ حقوقی به عنوان مرگ تلقی می‌گردد، هرچند مرگ واقعی و قطعی وی اثبات نشده باشد. برخی حقوق دانان، موت فرضی را مرگی می‌دانند که دادگاه برای شخص مفقودالاثرا مفروض گرفته است (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۳، ۶۹۷). همچنین برخی دیگر، این نوع مرگ را ابزاری برای اعمال آثار حقوقی مرگ در قبال فردی توصیف می‌کنند که به لحاظ شرایط موجود، به طور عادی نمی‌تواند زنده باشد، هرچند مرگ حقیقی او محرز نیست (شهیدی، ۱۳۸۵، ۴۰).

در قانون مدنی نیز ماده ۱۰۱۱، غایب مفقودالاثرا را چنین تعریف می‌کند: «غایب مفقودالاثرا کسی است که از غیبت او مدت نسبتاً مدیدی گذشته و از او به هیچ وجه خبری نباشد». هرچند که در فقه، از چنین شخصی با تعبیر «مفقودالخبر» یاد شده است (صفائی، ۱۳۸۰، ۵۵/۱).

ملاک شناسایی غیبت، خروج شخص از اقامتگاه قانونی اوست؛ همان‌گونه که ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی، اقامتگاه را محل سکونت و مرکز امور مهم شخص تعریف کرده است. قانون‌گذار در تعیین مدت مدید، زمان مشخصی ذکر نکرده و آن را متناسب با موقعیت شغلی، اجتماعی و عرفی فرد دانسته است.

۲. وضعیت حقوقی ترکه

در نظام حقوقی ایران، یکی از پیش شرط‌های اساسی برای تحقق ارث، وجود ترکه است. بدیهی است که در غیاب ترکه، اساساً بحثی از انتقال مالکیت، سهم‌الارث یا مسئولیت حقوقی ورثه مطرح نخواهد بود. واژه «ترکه» ریشه در متون قرآنی دارد، چنان‌که در آیه‌ای از قرآن کریم آمده است: «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ» (نساء: ۱۲).

حقوق دانان در تعریف و تبیین مفهوم «ترکه» رویکردهای متفاوتی اتخاذ کرده‌اند. گروهی از ایشان، ترکه را به‌مثابه دارایی بر جای مانده از مورث می‌دانند که مشتمل بر دو بخش مثبت و منفی است؛ دارایی مثبت شامل اموال و حقوق و دارایی منفی مشتمل بر دیون و تعهدات مالی است (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ۱۲). در مقابل، برخی دیگر، ترکه را صرفاً شامل دارایی مثبت متوفی می‌دانند که از لحظه فوت باقی مانده و شامل اموال عینی، منافع، مطالبات و سایر حقوق مالی اوست (امامی، ۱۳۶۸، ۳/۱۹۸؛ شهیدی، ارث، ۱۳۸۴، ۶۲).

دیدگاه سوم، ترکه را گسترده‌تر از مفهوم صرف دارایی مالی تلقی کرده و آن را شامل اموال، حقوق مالی و حتی حقوق غیرمالی به‌جای مانده از متوفی نیز می‌داند (جعفری لنگرودی، بی‌تا، ۲۲/۱). در عین حال، برخی نویسندگان میان مفهوم «ترکه» و «ارث» تفاوت قائل شده‌اند؛ به این معنا که ترکه مجموعه دارایی‌های منقول و غیرمنقول متوفی است، در حالی که ارث چیزی است که پس از تصفیه ترکه از دیون و حقوق مالی دیگران، برای وراثت باقی می‌ماند (نوبین و خواجه پیری، ۱۳۷۸، ۲).

با این مقدمه، پرسشی ناظر به وضعیت حقوقی ترکه پیش از تصفیه مطرح می‌شود؛ پرسشی که پاسخ روشنی نداشته و محل اختلاف میان فقها و حقوق دانان است. از یک سو، با فوت مورث، اهلیت و صلاحیت تملک او از بین می‌رود

و دارایی باقی مانده را نمی توان از لحاظ حقوقی همچنان در مالکیت وی دانست. از سوی دیگر، مالکیت ورثه تا زمان تصفیه ترکه در وضعیت مبهمی قرار دارد. افزون بر این، برخی فقها با دیدگاه کسانی که معتقدند طلبکاران متوفی مالک ترکه می شوند، مخالفت کرده و آن را مغایر با اجماع دانسته اند (انصاری، الوصایا و المواریث، ۱۴۱۵ق، ۱۹۷).

در نظام حقوقی ایران نیز نوعی ابهام ساختاری مشاهده می شود. ماده ۸۶۷ قانون مدنی بیان می دارد که «ارث به موت حقیقی یا فرضی تحقق پیدا می کند» که ظاهر آن حاکی از انتقال ترکه است. با این حال، ماده دیگری مقرر می دارد: «مالکیت ورثه نسبت به ترکه متوفی مستقر نمی شود مگر پس از ادای حقوق و دیونی که به ترکه تعلق گرفته است». این عبارت موجب تعلیق در تحقق مالکیت وراث شده و منشأ ابهام در تحلیل حقوقی ترکه پیش از تصفیه است.

در ارتباط با ماهیت حقوقی ترکه پیش از تصفیه، سه نظریه عمده در میان اندیشمندان حقوق مطرح شده است:

دیدگاه نخست: ترکه پس از فوت، همچنان در حکم مال مورث باقی می ماند. به این معنا که اگرچه تملک حقوقی متوفی پایان یافته است؛ اما تا زمانی که دیون و حقوق مالی متوفی از آن ادا نشده باشد، ترکه دارای وضعیتی خاص است که با آن همانند اموال تحت مالکیت مورث رفتار می شود. این دیدگاه با مستنداتی همچون منع تصرف وراث در ترکه و تعلق دیون به عین ترکه تقویت می شود.

دیدگاه دوم: مالکیت ترکه از لحظه فوت به وراث منتقل می شود، هرچند این مالکیت ممکن است تحت محدودیت هایی مانند لزوم تصفیه دیون قرار گیرد. از این منظر فوت مورث باعث انتقال مالکیت به وراث می شود و عدم امکان تصرف آزاد آنان در ترکه، به معنای فقدان مالکیت نیست، بلکه صرفاً محدودیت در اعمال آن است.

دیدگاه سوم (جنبه نهادگرایانه): ترکه دارای شخصیت حقوقی مستقل است. مطابق این نظر ترکه تا پیش از تصفیه، وحدتی مستقل از مورث و وراث دارد و می توان آن را به عنوان «شخص حقوقی» تلقی کرد که خود، مالک دارایی است تا تکلیف دیون و مطالبات مشخص شود.

۲/۱. بقا ملکیت مورث

یکی از دیدگاه های مطرح در باب وضعیت ترکه پس از وفات مورث، نظریه بقای مالکیت مورث است. براساس این نظریه، علی رغم قطع حیات طبیعی متوفی، مالکیت او نسبت به اموالش تا زمان تصفیه ترکه به قوت خود باقی می ماند و تصرفات حقوقی در اموال وی بر مبنای همین فرض بقای مالکیت صورت می گیرد.

۲/۱/۱. قرآن

آیه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ...» (نساء: ۱۱) نشان می دهد که ارث تنها نسبت به اموالی تحقق می یابد که پس از ادای دیون و وصایا باقی مانده باشد. تعبیر «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ» (نساء: ۱۱) به روشنی دلالت بر این دارد که ترکه نخست باید صرف دیون و وصایا شود و تنها مازاد آن به عنوان مال الارث میان وراث تقسیم می گردد. بر این اساس، استدلال اصلی این است که مالکیت مورث نسبت به ترکه تا زمان اجرای وصایا و تصفیه دیون ادامه دارد و تنها پس از آن است که مازاد ترکه از ملکیت وی خارج شده و به وراث منتقل می شود.

این برداشت در تفاسیر مختلف نیز تأیید شده است (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۴۸۳/۱؛ حقی، بی تا، ۱۷۲/۲؛ طبرسی، بی تا، ۲۶/۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ۴۲۶/۱؛ بلخی، ۱۴۲۳ق، ۳۶۱/۱) و در منابع فقهی نیز به روشنی قابل مشاهده است (اعرجی، ۱۴۱۶ق، ۴۹۲/۳؛ طوسی، ۱۳۶۳، ۱۱۵/۴؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ۱۹۳/۸؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۷۲/۲؛ حلی، ۱۴۲۰ق، ۱۷۱/۵؛ حلی، ۱۳۷۴، ۲۷۵/۳؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ۲۱۰/۱؛ حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۰/۴).

نتیجه آنکه، بر اساس تحلیل فقهی و تفسیری آیه، ترکه تا زمان اجرای وصیت و ادای دیون، همچنان در حکم مال مورث باقی می ماند؛ بنابراین، اگر دیون متوفی تمام ترکه را شامل شود، هیچ مالی برای ورثه باقی نمی ماند و ترکه همچنان متعلق به متوفی محسوب می شود. تنها در صورتی که مازادی بر دیون و وصیت وجود داشته باشد، ترکه به ورثه منتقل شده و عنوان ارث بر آن صدق می کند.

۲/۱/۲. روایات

در این بخش، دو روایت از امام صادق علیه السلام آورده شده و مورد بررسی قرار می گیرد.

۲/۱/۲/۱. روایت امام صادق علیه السلام

متن حدیث چنین است: «عن أبي عبدالله عليه السلام: في رجل فرط في إخراج زكاته في حياته، فلما حضرته الوفاة حسب جميع ما فرط فيه مما يلزمه من الزكاة، ثم أوصى به أن يخرج ذلك فيدفع إلى من يجب له قال: جائز يخرج ذلك من جميع المال، إنما هو بمنزلة دين لو كان عليه ليس للورثة شيء حتى يؤدوا ما أوصى به من الزكاة» (طوسی، ۱۳۶۵، ۱۷۰/۹؛ حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ۲۵۵/۹؛ کلینی، ۱۳۸۷، ۱۴۵/۷؛ مجلسی، ۱۴۰۶ق، ملاذ الأخیار، ۳۰/۱۵؛ مجلسی، ۱۳۶۳، ۸۴/۱۶؛ مجلسی، ۱۴۰۶ق، روضة المتقین، ۱۰۷/۳).

از حیث رجالی، سند این روایت معتبر است. تمامی راویان، به جز «عباد بن صهیب التمیمی»، به صورت مسلم از ثقات امامیه محسوب می شوند. درباره عباد بن صهیب، نجاشی در کتاب رجال خود، او را «ثقه» ذکر کرده و همچنین عبارت «إمامی صحیح المذهب ظاهراً» را آورده است (نجاشی، ۱۴۰۲، ۲۹۳). با این وجود، برخی پژوهشگران وی را ثقه غیر امامی دانسته اند؛ بنابراین، روایت مزبور با توجه به وثاقت راوی و غیر امامی بودن او، در زمره روایات موثق قرار می گیرد.

مفاد حدیث از نظر دلالت، نقش روشنی در تحلیل فقهی وضعیت ترکه دارد. امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسشی درباره شخصی که در زمان حیات خود در پرداخت زکات سهل انگاری کرده و در لحظات پایانی عمر، دستور به پرداخت آن داده است، می فرماید: «إنما هو بمنزلة دين لو كان عليه، ليس للورثة شيء». این عبارت دلالتی صریح بر تقدم زکات - و هر دین دیگر - بر حق وراثت دارد و به روشنی نشان می دهد که تا زمان پرداخت دیون متوفی، وراثت نسبت به اموال او حقی ندارند. به بیان دیگر، مال متعلق به متوفی، در حدود دیون وی، همچنان در حکم ملکیت مورث باقی می ماند و تنها مازاد آن قابلیت انتقال به وراثت را خواهد داشت.

۲/۱/۲/۲. روایت امام صادق علیه السلام

متن حدیث چنین است: «عن ابي عبد الله عليه السلام: قضى امير المؤمنين في دية المقتول انه يرثها الورثة على كتاب الله و سهامهم إذا لم يكن على المقتول دين، إلا الإخوة و الأخوات من الأم، فإنهم لا يرثون من دية شيئا» (ابن بابويه، ۱۳۶۳، ۳۱۸/۴؛ طوسی، ۱۳۶۵، ۳۷۵/۹؛ حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ۳۵/۲۶؛ کلینی، ۱۳۸۷، ۶۷۴/۱۳؛ مجلسی، ۱۴۰۶ق، ملاذ الأخیار، ۴۰۷/۱۵؛ مجلسی، ۱۳۶۳، ۲۰۶/۲۳؛ مجلسی، ۱۴۰۶ق، روضة المتقین، ۳۷۴/۱۱).

از حیث سند، این روایت در منابع حدیثی به صورت معلق از سلسله سند کلینی نقل شده است؛ بدین معنا که ابتدای سند با عبارت «عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد» حذف شده و نقل حدیث مستقیماً از «حسن بن محبوب» آغاز می‌گردد. با این حال، براساس قواعد رجالی، «حسن بن محبوب»، «ابی ایوب» و «سلیمان بن خالد» همگی از ثقات امامیه محسوب می‌شوند؛ بنابراین، روایت مذکور در زمره روایات صحیح قرار می‌گیرد.

دلالت این حدیث بر تقدم دیون متوفی بر حقوق ورثه روشن و صریح است. امام صادق عليه السلام در نقل حکم امیرالمؤمنین عليه السلام تصریح می‌فرمایند که وراثت تنها در صورتی استحقاق ارث دیه مقتول را دارند که بر ذمه مقتول دینی وجود نداشته باشد. این شرط به روشنی نشان می‌دهد که وجود دین بر ذمه میت، مانع از تحقق مالکیت وراثت بر دیه است و تا زمان ادا نشدن دین، دیه در زمره اموالی قرار دارد که از لحاظ حکم، همچنان در ملکیت متوفی باقی می‌ماند.

۲/۱/۳. کلمات فقها عظام

در میان فقهای امامیه، نظریه بقا ترکه بر حکم مال میت تا پیش از تصفیه دیون و وصایا پشتوانه قوی در منابع فقهی دارد و از قرن چهارم هجری تا فقهای معاصر به صورت گسترده مطرح و مورد تأکید قرار گرفته است. در دوره‌های نخستین، فقهایی همچون ابن بابویه (ابن بابویه، ۱۳۶۳، ۲۲۶/۴) و شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۴۳۵/۵) به صراحت بر بقا ترکه بر حکم مال میت پیش از ادای دیون تأکید کرده‌اند. در قرون میانی نیز محقق حلی (حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۰/۴؛ حلی، ۱۳۶۴، ۵۴۳/۲)، فخرالمحققین (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ۳۶۱/۱) و علامه حلی (حلی، ۱۴۱۴ق، ۷۰/۲۱؛ حلی، ۱۳۷۴، ۲۷۶/۳) این نظریه را در آثار فقهی خود به صورت قاعده‌ای عام بازتاب داده‌اند.

در سده‌های بعد، فقهایی نظیر مرحوم انصاری (انصاری، ۱۳۸۱، ۵۹۴/۱)، محقق اردبیلی (مقدس اردبیلی، بی تا، ۲۰۰/۱)، شهید ثانی (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۶۱/۱۳)، محقق سبزواری (سبزواری، ۱۳۸۱، ۸۰۷/۲)، بحرانی (بحرانی، ۱۳۶۳، ۴۳۱/۲۲) و فاضل هندی (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۳۹۰/۹) ضمن تقویت این دیدگاه، آن را به آیات قرآن کریم نیز مستند ساختند.

در قرون متأخر، بزرگان فقه امامیه از جمله شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۵ق، الوصایا و الموارث، ۲۱۷؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، کتاب الزکاه، ۴۲۲)، میرزای قمی (میرزای قمی، ۱۳۷۵، ۱۵۲/۴)، آل عصفور (آل عصفور، ۱۳۷۹، ۲۰۷)، بحر العلوم (بحرالعلوم، ۱۳۶۲، ۲۶۸/۴)، آخوند خراسانی (خراسانی، ۱۴۰۶ق، ۱۱۸)، محقق اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ۸۰/۵) و محقق طباطبایی (یزدی، ۱۴۲۱ق، ۸۱/۴) با استدلال‌های تفصیلی این نظریه را بسط داده‌اند. ایشان معتقد بودند که اموال متوفی تا زمان ادای حقوق دینی و وصایای وی تحت عنوان «مال المیت» باقی می‌ماند و ورثه تنها پس از تصفیه این تعهدات، مالک باقیمانده ترکه می‌شود.

جمع‌بندی آرای فقهی نشان می‌دهد که نظریه بقای حکم مال میت بر ترکه، به‌عنوان یک جریان مستمر و غالب در فقه امامیه مطرح بوده و همچنان پشتوانه‌ای قوی در میان فقهای شیعه دارد. تحلیل مفاد آیات قرآن کریم، روایات معتبر و دیدگاه‌های متعدد فقهای امامیه مؤید آن است که می‌توان برای میت در فاصله میان وفات تا تصفیه کامل ترکه، شخصیت حقوقی مستقل و موقتی قائل شد؛ شخصیتی که استمرار آن توجیه‌کننده تعلق دیون و حقوق دیگران بر اموال متوفی پیش از تقسیم میان وراث است.

در حوزه حقوق موضوعه نیز این بحث انعکاس متفاوتی یافته است. با وجود پشتوانه فقهی مستدل، نظریه مذکور در قوانین موضوعه ایران به‌صراحت بیان نشده و جایگاه رسمی نیافته است. در مقابل، برخی حقوق‌دانان با رویکردی انتقادی، نظریه بقای ملکیت میت یا شخصیت حقوقی ترکه را مردود دانسته‌اند. به‌عنوان نمونه، دکتر کاتوزیان با نگاهی تحلیلی و نقادانه می‌نویسد: «این امر نشان از ناتوانی این گروه در توجیه دارد؛ یعنی چون نتوانسته‌اند منع تصرف ورثه و دیگر محدودیت‌ها را ریشه‌یابی کنند، به این نظریه رسیده‌اند که میت هنوز مالک بوده و ترکه در حکم مال اوست» (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ۱۲). همچنین مرحوم لنگرودی نظریه شخصیت حقوقی برای میت را نامطلوب و نامقبول دانسته و تصریح می‌کند: «از نظر علم حقوق، شخصیت حقوقی برای میت راه‌حل خوبی نبوده و در حقوق ما پذیرفتنی نیست» (جعفری لنگرودی، بی‌تا، ۲۲/۱).

با وجود این دیدگاه‌ها، به نظر می‌رسد که موضع یادشده از سوی برخی حقوق‌دانان بیش از آنکه مبتنی بر تحلیل فقهی عمیق باشد، ناشی از عدم تتبع جامع در ادله فقهی و نصوص روایی است. بررسی دقیق منابع معتبر نشان می‌دهد که تلقی «بقای حکم مال میت بر ترکه تا زمان تصفیه» نه صرفاً راه‌حلی فرضی برای رفع تعارض‌های قانونی، بلکه ریشه‌دار در مبانی فقهی و روایی امامیه است؛ بنابراین، انتساب این نظریه به «عجز از تحلیل» منصفانه نبوده و با اصول استنباط فقهی سازگار نیست، بلکه نشان‌دهنده غفلت از مبانی استوار فقه امامیه است.

در مقابل، گروهی دیگر از حقوق‌دانان بر این باور هستند که ترکه از لحظه فوت، ملک وراث است و دیون متوفی صرفاً تعهدی عینی معلق بر ترکه به شمار می‌آید. در این دیدگاه، اگرچه ترکه در برابر دیون مسئول است؛ اما این وضعیت حقوقی به مالکیت ورثه خدشه‌ای وارد نمی‌سازد. به تعبیر دیگر، ترکه در حکم مالی مرهون است؛ مالی که به ورثه منتقل شده است؛ اما تا زمان ادای دیون در بازداشت اعتباری قرار دارد (امامی، ۱۳۶۸، ۳/۹۰). در تأیید این نظر، ماده ۲۳۲ قانون امور حسبی مقرر می‌دارد: «دعوی بر میت اعم از دین و عین باید به طرفیت ورثه اقامه شود» که ظاهر آن حکایت از انتقال مالکیت ترکه به وراث و مسئولیت ایشان نسبت به دعاوی بر ذمه متوفی دارد.

با این حال، می‌توان گفت نوآوری تحلیلی در این زمینه آن است که تلقی از «ترکه به‌مثابه مال مرهون» و «شخصیت حقوقی ترکه» نه به صورت متعارض، بلکه به‌عنوان دو بیان مکمل از یک حقیقت حقوقی مشترک در نظر گرفته شود؛ حقیقتی که هدف آن حفظ حقوق دین و صیانت از مالکیت وراث است. چنین تفسیر تلفیقی می‌تواند راهی برای جمع میان مبانی فقهی امامیه و نظام حقوقی کنونی ایران فراهم آورد. بدین ترتیب، این دیدگاه با حفظ مبانی فقهی، الگویی کارآمد برای قانون‌گذار در تنظیم دقیق‌تر احکام ترکه ارائه می‌کند.

یکی از دیدگاه‌های مطرح در تحلیل وضعیت حقوقی ترکه پس از وفات، نظریه تملک ورثه است. براساس این نظریه، اموال متوفی با تحقق واقعه مرگ به طور مستقیم و بدون فاصله به ورثه منتقل می‌شود، بدون آنکه نیاز به تصفیه یا انجام مقدمات دیگری باشد.

۲/۲/۱. قرآن

در قرآن کریم آیه‌ای وجود دارد که ظهور آن بر تحقق تملک ورثه پس از وفات مورث دلالت دارد و می‌تواند به عنوان مؤیدی برای نظریه انتقال ترکه تلقی شود. این آیه هرچند در مقام تبیین احکام ارث وارد شده است؛ اما اطلاق تعبیر آن ناظر به انتقال بی‌قید و شرط اموال از مورث به وارث است و همین اطلاق، مبنای استنباط قاعده فقهی انتقال ترکه در فقه امامیه قرار می‌گیرد.

آیه «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ...» (نساء: ۷) از منظر استدلالی، با تأکید بر اطلاق تعبیر «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ» (نساء: ۷) و «لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ» (نساء: ۷) مورد استناد قرار می‌گیرد. این اطلاق نشان می‌دهد که به محض تحقق فوت، انتقال ترکه به وارث انجام می‌شود و سهم آنان نسبت به مال متوفی به عنوان حقی ثابت تحقق می‌یابد. به عبارت دیگر، مفاد آیه مرگ متوفی را سبب تحقق مالکیت وارث دانسته و هیچ قید یا مانعی - مانند تقدم دیون یا وصایا - در آن ذکر نشده است. از این رو، ظاهر آیه ناظر به تحقق مالکیت قهری و مستقیم ورثه بر ترکه پس از فوت است. این برداشت در تفاسیر فقهی و حقوقی متعدد نیز تأکید شده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، الوصایا و الموارث، ۲۲۲؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱۹۹/۴؛ طبرسی، بی تا، ۱۸/۳؛ مراغی، بی تا، ۱۹۲/۴).

۲/۲/۲. کلمات فقها

در تأیید نظریه تملک قهری ورثه نسبت به ترکه متوفی، گفته‌های متعدد فقهای شیعه در قرون مختلف به عنوان مستند فقهی قابل توجه است. این دیدگاه از قرن پنجم هجری به بعد، همواره در میان فقهای امامیه محل تأمل و استدلال بوده و برخی بزرگان، به صراحت قائل به انتقال ترکه به وارث پس از وفات شده‌اند.

شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۲۸/۴) و ابن سعید (ابن سعید، ۱۴۰۵ق، ۴۹۹) با طرح انتقال اموال و وصیت به وارث در لحظه مرگ، این مبنا را تقویت کرده‌اند. علامه حلی نیز هرچند در برخی آثار خود (حلی، ۱۴۲۰ق، ۶۷/۵) تردیدهایی ابراز کرده و در آثار دیگر با تصریح به انتقال ترکه، این دیدگاه را ترجیح داده است (حلی، ۱۴۱۳ق، ۳۵۴/۳؛ حلی، ۱۴۱۴ق، ۲۳۵/۱۳). فخرالمحققین در ادامه همین خط فکری، انتقال مالکیت به وارث را نتیجه طبیعی مرگ دانسته است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ۶۳/۲).

محقق کرکی مرگ را سبب خروج ملک از اختیار متوفی معرفی کرده است (کرکی، ۱۴۱۴ق، ۲۶/۱۰) و شهید ثانی با استدلالی اصولی‌تر، بر ضرورت عقلی انتقال ترکه به ورثه تأکید کرده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۶۲/۱۳). در قرون بعد، فقیهانی چون حسینی عاملی (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ۱۰۸/۵) و فاضل هندی (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۳۹۰/۹) نیز این نظریه را پذیرفته و بر انتقال قهری ترکه به ورثه صحه گذاشته‌اند.

مرور آرای فقها نشان می‌دهد که نظریه تملک قهری ترکه از قرون میانه تا دوره‌های متأخر، به‌عنوان دیدگاهی مستمر و اثرگذار در فقه امامیه مطرح بوده و با پشتوانه‌های عقلی و نقلی تقویت شده است. این نظریه نه صرفاً از سر ضرورت عرفی، بلکه بر پایه اصول عقلانی و مبانی شرعی شکل گرفته و در آثار متقدمان و متأخران فقیهان استمرار یافته است. طرفداران این دیدگاه برای استحکام مبانی خود، سه قیاس اصولی را به‌عنوان پشتوانه منطقی مطرح کرده‌اند که هر یک بر ضرورت انتقال فوری مالکیت ترکه به ورثه دلالت دارد:

۱. قیاس بر اساس قاعده «المال لا یبقی بلا مالک»

بر پایه این قاعده، هر مالی باید الزاماً دارای مالک باشد؛ بنابراین، مالی که به طلبکاران منتقل نمی‌شود، نمی‌تواند بدون مالک رها گردد و ناگزیر باید به وارث برسد. در این استدلال، حد وسط اصل لزوم وجود مالک برای مال است. از سوی دیگر، ترکه میت به اجماع فقها به طلبکاران منتقل نمی‌شود؛ بنابراین، با لحاظ قاعده و حد وسط، نتیجه گرفته می‌شود که ترکه به وارث انتقال می‌یابد.

۲. قیاس شرطی براساس ارث نوه در فرض خاص

براساس قاعده ارث، اگر ترکه به وارث منتقل نشود، نوه میت (ابن الابن) با عموی خود در میراث شریک نخواهد بود. حد وسط در این استدلال آن است که شراکت در ارث، فرع بر انتقال ترکه به وارث است؛ زیرا بدون تحقق انتقال، شراکتی در مال شکل نمی‌گیرد. از سوی دیگر، براساس اجماع فقها، نوه در این فرض خاص با عموی خود شریک است؛ بنابراین، با توجه به اینکه شراکت متوقف بر انتقال ترکه است و اجماع بر تحقق این شراکت دلالت دارد، فرض عدم انتقال ترکه مردود شمرده می‌شود.

۳. قیاس براساس حق حلف و شاهد

در فقه، حق حلف با شاهد تنها برای کسی ثابت است که مالک یا صاحب حق در مال باشد؛ بنابراین، اگر ترکه به وارث منتقل نشود، لازمه منطقی آن این است که طلبکار نیز همانند وارث، حق حلف با شاهد داشته باشد. حد وسط در این استدلال آن است که این حق، اختصاصاً برای مالک یا صاحب حق است. در عمل، این حق تنها برای وارث ثابت بوده و برای طلبکار ثابت نیست؛ بنابراین، از آنجا که تحقق حق حلف با شاهد مستلزم انتقال مالکیت ترکه است و این حق صرفاً برای وارث اعمال می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که ترکه به وارث منتقل شده است.

در نظام حقوقی ایران نیز گرایش به این دیدگاه قابل مشاهده است. به‌طور مثال، ماده ۸۶۸ قانون مدنی مقرر می‌کند: «مالکیت ورثه نسبت به ترکه متوفی مستقر نمی‌شود، مگر پس از ادای حقوق و دیونی که به ترکه تعلق گرفته است». همچنین، ماده ۸۷۱ معاملات وارث نسبت به عین ترکه را پیش از ادای دیون نافذ نمی‌داند. این مواد نشان می‌دهند که قانون‌گذار هرچند اصل انتقال مالکیت ترکه به وارث را پذیرفته است؛ اما از حیث اجرا و امکان تصرف، آن را مشروط به تصفیه دیون و حقوق دیگران دانسته است.

بر این اساس، مطابق این نظریه، ترکه به محض فوت مورث به ورثه منتقل می‌شود؛ با این حال تا پیش از تصفیه کامل، این تملک حالت نهایی و قطعی پیدا نمی‌کند و دیون باید از محل ترکه پرداخت شوند. نکته نوآورانه این دیدگاه آن

است که تملک قهری ترکه را نباید صرفاً یک انتقال اعتباری یا صوری تلقی کرد، بلکه باید آن را سازوکاری فقهی برای استمرار رابطه حقوقی میان متوفی و دارایی او دانست. به بیان دیگر، ترکه نه تنها موضوع انتقال، بلکه نمایانگر تداوم شخصیت مالی میت در عرصه حقوقی است؛ تداومی که تا زمان تصفیه دیون و استیفای حقوق دیگران ادامه دارد.

چنین نگاهی، ضمن حفظ انسجام میان قواعد ارث و دیون، امکان بازخوانی مفهومی تازه از مالکیت پس از مرگ را در فقه امامیه و قانون مدنی ایران فراهم می‌سازد.

۲/۳. نظریه شخصیت حقوقی ترکه

در کنار دو نظریه پیشین، یعنی «بقای ملکیت میت» و «تملک ورثه»، دیدگاه سومی نیز در میان برخی حقوق دانان معاصر مطرح شده است که بر اساس آن، ترکه دارای شخصیت حقوقی مستقل است. این نظریه با اقتباس از نظام‌های حقوقی غربی، به‌ویژه حقوق فرانسه، به تدریج در اندیشه حقوقی ایران نیز جایگاه یافته است.

دکتر کاتوزیان از طرف‌داران این دیدگاه است و در تحلیل حقوقی ماده ۸۶۸ قانون مدنی بیان می‌کند: «مراد فقها از اینکه ترکه در حکم مال میت است، همان مفهوم شخصیت حقوقی ترکه بوده است؛ اما از آنجا که ابزار مفهومی و اصطلاحی روشن برای بیان آن وجود نداشت، از تعبیرات فقهی بهره گرفته‌اند».

بر این اساس، شخصیت حقوقی ترکه، سازوکاری مفهومی است که امکان اداره، حفظ حقوق دیون و مدیریت دارایی متوفی پیش از انتقال نهایی به وراثت را فراهم کرده و برای تلفیق مبانی فقهی با اصول نظام حقوقی معاصر تلاشی می‌کند.

در این دیدگاه، ترکه به‌مثابه یک واحد مستقل، مشابه شرکتی در حال تصفیه، تصور می‌شود که از نوعی شخصیت حقوقی موقت و زوال‌پذیر برخوردار است. این شخصیت تا زمانی پابرجاست که دیون، وصایا و سایر حقوق مالی متوفی تصفیه نشده باشد. به بیان دیگر، ترکه در فاصله میان فوت متوفی و تصفیه کامل دارایی، یک موجودیت حقوقی موقت دارد که امکان اداره مستقل دارایی را فراهم می‌آورد.

طرف‌داران این نظریه تلاش کرده‌اند با استناد به برخی مواد قانونی، وجود چنین شخصیت مستقلی را تأیید کنند. به‌ویژه مواد ۸۶۸ و ۸۶۹ قانون مدنی که بر تأخیر استقرار مالکیت ورثه تا زمان ادای دیون تأکید دارند و ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی که به اداره و نظارت بر ترکه اشاره می‌کند، مهم‌ترین مستندات آنان به‌شمار می‌رود. از نظر این گروه، مجموعه این مقررات نشان می‌دهد که قانون‌گذار برای ترکه تا پایان تصفیه، هویتی مستقل از اشخاص حقیقی ورثه قائل شده است.

پذیرش نظریه شخصیت حقوقی ترکه از منظر کارکرد حقوقی، می‌تواند بسیاری از تعارض‌های دو نظریه پیشین یعنی «بقای ملکیت میت» و «تملک ورثه» را برطرف کند. براساس این دیدگاه، انتقال ترکه از زمان فوت متوفی تحقق می‌یابد؛ ولی امکان تصرف و بهره‌برداری ورثه تا پیش از تصفیه کامل دیون و وصایا معلق است؛ به عبارت دیگر، ترکه

در این فاصله تحت ادارهٔ یک شخصیت حقوقی موقت قرار دارد و وارثان دو نقش همزمان ایفا می‌کنند: از یک سو، مالک مشاع دارایی متوفی هستند و از سوی دیگر، مدیران یا مباشران تصفیه که مسئول انجام مراحل تسویه می‌باشند.

این رویکرد، ضمن هماهنگی با مبانی فقهی در تقدم دیون و وصایا، امکان حفظ نظم حقوقی و رعایت حقوق طلبکاران را نیز فراهم می‌سازد. نوآوری تحلیلی این دیدگاه زمانی آشکار می‌شود که شخصیت حقوقی ترکه، نه صرفاً به‌عنوان اقتباسی از نظام‌های غربی، بلکه به‌عنوان تلاشی بومی برای بازخوانی رابطهٔ میان مالکیت، دیون و شخصیت مالی متوفی در فقه امامیه تفسیر گردد. بر این اساس، ترکه نه صرفاً یک «موضوع انتقال» بلکه مرحله‌ای میانی در استمرار حیات اعتباری مالکیت متوفی است که تا پایان تصفیه باقی می‌ماند. چنین تفسیر بومی شده، ضمن حفظ مبانی فقهی، قابلیت انطباق با نظام‌های مدرن حقوقی را دارد و می‌تواند مبنایی نظری برای بازنگری در مقررات ادارهٔ ترکه در حقوق ایران فراهم سازد.

در مقایسه با دو نظریهٔ پیشین، نظریهٔ شخصیت حقوقی ترکه از امتیاز تبیینی و کارکردی ویژه‌ای برخوردار است. نظریهٔ «بقای ملکیت میت» بر استمرار مالکیت شخص پس از وفات تأکید می‌کند؛ اما در عمل با مشکل فقدان اهلیت مواجه است. در مقابل، نظریهٔ «تملک قهری ورثه» انتقال فوری مالکیت را می‌پذیرد؛ ولی پاسخ مناسبی به وضعیت دیون و حقوق اشخاص ثالث ارائه نمی‌دهد. نظریهٔ سوم، با اعطای هویت حقوقی موقت به ترکه، هر دو اشکال را رفع می‌کند؛ از یک سو، استمرار شخصیت مالی متوفی را در قالب شخصیتی اعتباری ممکن می‌سازد و از سوی دیگر با حفظ حقوق وراثت و طلبکاران، تعادل میان منافع خصوصی و نظم عمومی را برقرار می‌سازد.

۳. انواع حقوق و دیون از نظر تعلق و عدم تعلق به ترکه

در تحلیل جایگاه ترکه و بررسی اقسام تعهدات پس از وفات، می‌توان حقوق و دیون متوفی را از نظر قابلیت انتقال به ترکه به دو دستهٔ کلی تقسیم کرد: حقوق مالی و حقوق غیرمالی. در خصوص حقوق مالی، این دسته از حقوق به منظور پاسخ‌گویی به نیازهای مادی اشخاص توسط نظام حقوقی به آنان اعطا شده است. ویژگی اساسی این حقوق، قابلیت تقویم به پول و دادوستد مالی آنهاست. به تعبیر برخی حقوق‌دانان، حق مالی «امتیازی است که حقوق هر کشور به‌منظور رفع نیازهای مادی اشخاص به آنان اعطا می‌کند» (کاتوزیان، ۱۳۶۹، ۱۲۹).

در مقابل، حقوق غیرمالی امور فاقد ارزش مبادله‌ای هستند و هدف از اعطای آنها پاسخ به نیازهای اخلاقی، عاطفی و حیثیتی انسان است (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ۸).

در نظام حقوقی ایران، انتقال اموال و حقوق مالی متوفی به ورثه به‌عنوان یک اصل پذیرفته شده است. مادهٔ ۸۶۷ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «ارث به موت حقیقی یا به موت فرضی مورث تحقق پیدا می‌کند». براساس این حکم، استحقاق وراثت نسبت به ترکه از لحظهٔ وفات متوفی محقق می‌شود؛ بنابراین، تمامی اموال و حقوقی که در زمان مرگ متعلق به متوفی بوده‌اند - از جمله اموال معین، کلی فی‌الذمه، منافع اموال، حق شفعه، حق فسخ، حق رد و اجازه، حق حبس و دیگر حقوق به‌عنوان ترکه به وراثت منتقل می‌شوند (شهیدی، ۱۳۸۴، ۴۳).

در مقابل، حقوق غیرمالی غالباً قابلیت انتقال به ترکه را ندارند و با فوت متوفی پایان می‌یابند. اگرچه برخی حقوق دانان تلاش کرده‌اند ماهیت ترکه را توسعه دهند تا شامل حقوق غیرمالی شود (جعفری لنگرودی، بی تا، ۲۳/۱)؛ اما این دیدگاه از منظر تحلیل دقیق حقوقی قابل تأمل است. به درستی می‌توان گفت که ترکه، به مفهوم خاص خود، همواره ناظر بر اموال و حقوق مالی است، نه تکالیف اخلاقی یا تعهدات غیرمالی.

در مورد تعهدات غیرمالی متوفی نیز باید توجه داشت که این تعهدات به دلیل ماهیت غیرمالی و شخصی، نه در ترکه منعکس می‌شوند و نه به ورثه منتقل می‌گردند. این تعهدات غالباً ناظر به وظایف اخلاقی، حیثیتی یا خانوادگی هستند که از جمله آن‌ها می‌توان به تعهدات مربوط به نگهداری اطفال (ماده ۱۱۸ ق.م)، تعهد وصی در وصیت عهدی به مواظبت از صغار (ماده ۸۳۴ ق.م)، تکالیف زوجین در معاشرت حسنه و تمکین (مواد ۱۱۰۳ و ۱۱۰۸ ق.م) و تکالیف کفیل به احضار مکفول اشاره کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ۴۶).

اگرچه این تعهدات ممکن است در مواردی آثار مالی تبعی داشته باشند؛ اما به دلیل غلبه جنبه معنوی و شخصی با فوت متعهد ساقط می‌شوند و از محل ترکه نیز جبرانی برای اجرای آن‌ها متصور نیست. به بیان دیگر، ترکه تنها متحمل دیون و حقوق مالی است و نسبت به تعهدات غیرمالی، قاعداً تعهدی برای ورثه ایجاد نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

در مفهوم‌شناسی واژه «تعهد»، منابع لغوی آن را به معنای وفاداری به التزام، نگهداری و تجدید عهد دانسته‌اند. در اصطلاح حقوقی، تعهد رابطه‌ای است که به موجب آن شخص براساس عقد یا حکم قانون، ملتزم به انجام یا ترک عملی می‌شود. در متون عربی حقوقی، این واژه با اصطلاحاتی چون «الموجب» و «التزام» تفسیر شده و در متون فقهی نیز ذیل مفاهیمی مانند ضمان، حواله، کفالت و نذر مورد بحث قرار گرفته است. واژه «متوفی» نیز در دو معنای «موت حقیقی» - پایان قطعی حیات انسان - و «موت فرضی» - در مورد افراد مفقودالانرا با وضعیت نامعلوم - به کار رفته است.

در باب مفهوم ترکه، سه رویکرد اصلی قابل مشاهده است: گروهی آن را صرفاً دارایی باقی مانده از مورث دانسته‌اند؛ برخی دیگر، آن را منحصر به دارایی مثبت متوفی می‌دانند و عده‌ای با توسعه مفهوم، ترکه را شامل اموال، حقوق مالی و حتی حقوق غیرمالی قلمداد کرده‌اند. در تبیین ماهیت حقوقی ترکه پیش از تصفیه نیز سه نظریه عمده مطرح است: نظریه بقای ملکیت مورث، نظریه انتقال فوری مالکیت به وراث و نظریه شخصیت حقوقی مستقل ترکه.

نظریه نخست، مستند به آیاتی همچون آیه ۱۱ سوره نساء و روایات صحیح امام صادق علیه السلام، مانند «إنما هو بمنزلة دین...» و «فإنهم لا یرثون من دیتة شیئاً» است که هم از حیث سند و هم از حیث دلالت مورد تأیید بوده و اجماع فقها از قرن چهارم تا چهاردهم نیز مؤید آن به شمار می‌آید.

نظریه دوم با اتکا به آیه ۷ سوره نساء و آرای فقهایی چون شیخ طوسی، علامه حلی، فخرالمحققین و فاضل هندی شکل گرفته و بر مبنای قواعدی مانند قاعده «المال لایبقی بلا مالک»، قیاس شرطی ارث نوه در فرض خاص و قیاس مبتنی بر حق حلف و شاهد استوار است.

نظریه سوم که ترکه را واجد شخصیت حقوقی مستقل می‌داند، تحت تأثیر نظام‌های حقوقی غربی، به‌ویژه حقوق فرانسه، شکل گرفته است. دکتر کاتوزیان نیز در تفسیر ماده ۸۶۸ قانون مدنی بر این باور است که مقصود فقیهان از «ترکه در حکم مال میت»، در واقع همان مفهوم شخصیت حقوقی ترکه بوده است، هرچند ابزار مفهومی لازم برای بیان آن در اختیار نداشته‌اند. مزیت این دیدگاه، تعیین دقیق زمان انتقال ترکه و تعلیق تصرف وراثت تا پایان تصفیه دیون است.

تحلیل تطبیقی این سه نظریه نشان می‌دهد که هر یک درصدد پاسخ به بخشی از مسئله مالکیت و مسئولیت پس از مرگ هستند؛ اما هیچ کدام به‌تنهایی تصویر کاملی از واقعیت حقوقی ترکه ارائه نمی‌دهند. نظریه بقای ملکیت میت استمرار رابطه مالکیت را حفظ می‌کند، هرچند به دلیل زوال اهلیت، در مقام اجرا با چالش مواجه است. نظریه تملک قهری وراثت، اگرچه انتقال فوری مالکیت را تبیین می‌کند؛ اما نسبت به وضعیت دیون و حقوق اشخاص ثالث پاسخ کافی ندارد.

در مقابل نظریه شخصیت حقوقی ترکه با طرح ایده «شخصیت اعتباری موقت»، امکان جمع میان دو نظریه پیشین را فراهم می‌سازد؛ به این معنا که دارایی متوفی تا زمان تصفیه دیون، حیات اعتباری مستقلی دارد و پس از انجام کامل دیون، به صورت قطعی به وراثت منتقل می‌شود.

نوآوری این پژوهش در ارائه تفسیر تلفیقی از سه نظریه یادشده است. براساس این برداشت، فقه امامیه ظرفیت پذیرش مفهوم «شخصیت اعتباری ترکه» را در چارچوب قواعد ارث و دیون داراست؛ بدین معنا که ترکه مرحله‌ای میانی میان بقای مالکیت متوفی و انتقال قهری آن به وراثت است. چنین تحلیلی ضمن انطباق با مبانی قرآنی و روایی، هماهنگی نظری با نظام‌های مدرن حقوقی را نیز ممکن می‌سازد.

از حیث آثار عملی، این نظریات در قلمرو دیون نیز تفاوت‌های مهمی دارند. دیون مالی که مرتبط با روابط مادی اشخاص‌اند، در نظام حقوقی ایران قابل انتقال به وراثت دانسته شده‌اند؛ در مقابل، دیون غیرمالی که ناظر به تعهدات اخلاقی و شخصی هستند، به سبب وابسته بودن به شخصیت متعهد، با فوت او ساقط می‌شوند، هرچند ممکن است آثار مالی تبعی نیز بر آن‌ها مترتب باشد. از این رو، نظریه مشورتی شماره ۷/۹۹/۱۱۶۳ که انتقال تعهدات غیرمالی به وراثت را پذیرفته، نیازمند بازنگری است.

در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که خلأ تقنینی در خصوص تعهدات غیرمالی متوفی و نحوه اداره ترکه، یکی از چالش‌های مهم حقوق ایران است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تلفیق سه نظریه فقهی یادشده و پذیرش «شخصیت اعتباری موقت» برای ترکه می‌تواند مبنای نظری جدیدی برای بازنگری در مقررات موجود باشد؛ بنابراین، پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار با الهام از مبانی فقه امامیه و بهره‌گیری از تجارب تطبیقی، مقرراتی منسجم درباره اداره و انتقال ترکه، به‌ویژه در حوزه تعهدات غیرمالی، تدوین نماید. چنین رویکردی می‌تواند زمینه تفسیر دقیق از مفهوم «مسئولیت پس از مرگ» را فراهم سازد و تعادل میان عدالت فقهی، نیازهای اجتماعی و کارآمدی حقوقی را برقرار کند.

منابع

قرآن كريم

١. آل عصفور، حسين بن محمد. (١٣٧٩). **سداد العباد و رشاد العباد**. قم: محلاتي.
٢. ابن بابويه، محمد بن علي. (١٣٦٣). **من لا يحضره الفقيه**. قم: دفتر انتشارات اسلامي.
٣. ابن سعيد، يحيى بن احمد. (١٤٠٥ق). **الجامع للشرائع**. قم: مؤسسه سيد الشهداء عليه السلام.
٤. ابن عابدين، علاء الدين. (١٤١٥ق). **تكملة حاشية رد المختار**. بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
٥. ابن قدامه، عبدالله. (بي تا). **المعنى**. بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
٦. ابن منظور، محمد بن مكرم. (بي تا). **لسان العرب**. بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
٧. اصفهاني، محمد حسين. (١٤٢٧ق). **حاشية المكاسب (اصفهاني)**. قم: ذوى القربى.
٨. اعرجي، عبدالمطلب بن محمد. (١٤١٦ق). **كنز الفوائد في حل مشكلات القواعد**. قم: دفتر انتشارات اسلامي.
٩. امامي، مير سيد حسن. (١٣٦٨). **حقوق مدني**. تهران: كتابفروشي اسلاميه.
١٠. انصاري، محمد بن شجاع. (١٣٨١). **معالم الدين في فقه آل ياسين**. قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
١١. انصاري، مرتضى بن محمد امين. (١٤١٥ق). **الوصايا و المواريث**. قم: مجمع الفكر الاسلامي.
١٢. انصاري، مرتضى بن محمد امين. (١٤١٥ق). **كتاب الزكاة (انصاري)**. قم: مجمع الفكر الاسلامي.
١٣. انصاري، مسعود؛ طاهري، محمد علي. (١٣٨٤). **دانشنامه حقوق خصوصي**. تهران: محراب فكر.
١٤. بحر العلوم، محمد بن محمد تقى. (١٣٦٢). **بلغة الفقيه**. تهران: مكتبة الصادق عليه السلام.
١٥. بحراني، يوسف بن احمد. (١٣٦٣). **الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة**. قم: دفتر انتشارات اسلامي.
١٦. بلخي، مقاتل بن سليمان. (١٤٢٣ق). **تفسير مقاتل بن سليمان**. الطبعة الأولى، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
١٧. جعفرى لنگرودى، محمد جعفر. (١٣٨٩). **حقوق تعهدات**. تهران: دانشگاه تهران.
١٨. جعفرى لنگرودى، محمد جعفر. (١٣٩٣). **ترمينولوژى حقوق**. تهران: گنج دانش.
١٩. جعفرى لنگرودى، محمد جعفر. (بي تا). **وصيت - ارث**. تهران: اميركبير.
٢٠. جوهرى، اسماعيل بن حماد. (١٤٠٤ق). **الصحاح**. بيروت: دار العلم للملايين.
٢١. حر عاملي، محمد بن حسن. (١٤١٦ق). **تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة**. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
٢٢. حسيني عاملي، محمد جواد بن محمد. (١٤١٩ق). **مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط. الحديثة)**. قم: دفتر انتشارات اسلامي.

۲۳. حقی، اسماعیل بن مصطفیٰ. (بی تا). **تفسیر روح البیان**. بیروت: دارالفکر.
۲۴. حلی، جعفر بن حسن. (۱۳۶۴). **المعتبر فی شرح المختصر**. قم: مؤسسه سید الشهدا علیه السلام.
۲۵. حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام**. قم: اسماعیلیان.
۲۶. حلی، حسن بن یوسف. (۱۳۷۴). **مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۷. حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ق). **قواعد الأحكام**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۸. حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۴ق). **تذکرة الفقهاء (ط الحدیثة: الطهارة إلى الجمالة)**. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۲۹. حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۲۰ق). **تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیة**. قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام.
۳۰. حمیری، نشوان بن سعید. (۱۴۲۰ق). **شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلام**. الطبعة الأولى، دمشق: دار الفکر.
۳۱. خراسانی، محمدکاظم (آخوند خراسانی). (۱۴۰۶ق). **حاشیة المکاسب (آخوند)**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات.
۳۲. خمینی، سید روح الله. (۱۴۰۹ق). **تحریر الوسیلة**. قم: مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی.
۳۳. خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۳ق). **منهاج الصالحین**. قم: مدینه العلم.
۳۴. رعینی، خطاب. (۱۴۱۶ق). **مواهب الجلیل**. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۵. زمخشری، محمود بن عمر. (۱۳۸۶). **مقدمة الأدب**. تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
۳۶. زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق). **الکشاف**. بیروت: دارالکتب العربی.
۳۷. سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن. (۱۳۸۱). **کفاية الفقه**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۸. سمرقندی، علاء الدین. (۱۴۱۴ق). **تحفة الفقهاء**. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۹. سنهوری، عبدالرزاق. (۱۳۹۰). **الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید**. قم: دانشگاه قم.
۴۰. سیستانی، علی. (۱۴۱۵ق). **منهاج الصالحین**. قم: مکتب آیت الله العظمی السید السیستانی.
۴۱. شروانی، علی. (۱۳۷۷ق). **حواشی الشروانی**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۲. شهیدی، مهدی. (۱۳۸۲). **آثار قراردادها**. تهران: مجد.
۴۳. شهیدی، مهدی. (۱۳۸۴). **ارث**. نوبت چاپ پنجم، تهران: انتشارات مجد.
۴۴. شهیدی، مهدی. (۱۳۸۴). **تشکیل قراردادها و تعهدات**. نوبت چاپ چهارم، تهران: انتشارات مجد.
۴۵. شهیدی، مهدی. (۱۳۸۵). **سقوط تعهدات**. تهران: انتشارات مجد.
۴۶. صفائی، سید حسین. (۱۳۸۰). **اشخاص و محجورین**. تهران: انتشارات سمت.
۴۷. طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۹۰ق). **المیزان فی تفسیر القرآن**. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۴۸. طبرسی، فضل بن حسن. (بی تا). **مجمع البیان**. بیروت: دارالمعرفة.

٤٩. طريحي، فخرالدين بن محمد. (١٣٧٥). **مجمع البحرين**. تهران: مكتبة المرتضوية.
٥٠. طوسي، محمد بن الحسن. (١٣٦٥). **تهذيب الأحكام**. تهران: دار الكتب الإسلامية.
٥١. طوسي، محمد بن حسن. (١٣٦٣). **الاستبصار فيما اختلف من الأخبار**. تهران: دار الكتب الإسلامية.
٥٢. طوسي، محمد بن حسن. (١٣٨٧ق). **المبسوط في فقه الإمامية**. تهران: مكتبة المرتضوية.
٥٣. طوسي، محمد بن حسن. (١٤٠٧ق). **الخلاف**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
٥٤. عاملی، زين الدين بن علي (شهيد ثاني). (١٤١٣ق). **مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام**. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
٥٥. فاروقي، حارث سليمان. (١٩٩٨م). **المعجم القانوني**. طبعة جديدة، بيروت: مكتبة لبنان ناشرون.
٥٦. فاضل هندی، محمد بن حسن. (١٤١٦ق). **كشف اللثام عن قواعد الأحكام**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
٥٧. فخرالمحققين، محمد بن حسن. (١٣٨٧ق). **إيضاح الفوائد في شرح إشكالات القواعد**. قم: اسماعيليان.
٥٨. فيض كاشاني، محمد بن شاه مرتضى. (١٤١٥ق). **تفسير الصافي**. تهران: مكتبة الصدر.
٥٩. قاضي، منصور. (٢٠٠٦م). **معجم اصطلاحات القانونيه**. الطبعة الأولى، بيروت: الموسسه الجامعيه للدراسات و النشر و التوزيع.
٦٠. قضايي، صمد. (١٣٦٨). **پزشکی قانونی**. تهران: دانشگاه تهران.
٦١. کاتوزيان، ناصر. (١٣٦٩). **مقدمه علم حقوق**. نوبت چاپ دوازدهم، تهران: بهنشر.
٦٢. کاتوزيان، ناصر. (١٣٨٠). **درس هايي از شفعه، وصيت، ارث**. نوبت چاپ دوم، تهران: دادگستر.
٦٣. کاتوزيان، ناصر. (١٣٨٢). **نظريه عمومي تعهدات**. نوبت چاپ دوم، تهران: ميزان.
٦٤. كاشاني، ابوبكر. (١٤٠٩ق). **بدائع الصنائع**. پاکستان: المكتبة الحبيبية.
٦٥. كركي، علي بن حسين. (١٤١٤ق). **جامع المقاصد في شرح القواعد**. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
٦٦. كليني، محمد بن يعقوب. (١٣٨٧). **الكافي (دارالحدیث)**. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحديث. سازمان چاپ و نشر.
٦٧. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (١٣٦٣). **مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول**. تهران: دار الكتب الإسلامية.
٦٨. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (١٤٠٦ق). **ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار**. قم: كتابخانه عمومي حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى (ره).
٦٩. مجلسی، محمدتقی. (١٤٠٦ق). **روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه**. بنياد فرهنگ اسلامی كوشانپور.

۷۰. محقق داماد، سید مصطفی. (۱۳۹۵). *نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی*. نوبت چاپ چهارم، تهران: انتشارات علوم اسلامی.
۷۱. مراغی، احمد مصطفی. (بی تا). *تفسیر المراغی*. بیروت: دارالفکر.
۷۲. مصری، زین الدین بن نجیم. (۱۴۱۸ق). *البحر الرائق*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۷۳. مطرزی، ناصر بن عبدالسید. (۱۹۷۹م). *المغرب فی ترتیب المغرب*. سوریه: مکتبه أسامة بن زید.
۷۴. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (بی تا). *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷۵. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن. (۱۳۷۵). *غنائم الأيام فی مسائل الحلال و الحرام*. قم: مکتب الإعلام الإسلامی. مرکز النشر.
۷۶. نجاشی، احمد بن علی. (۱۴۰۲). *رجال النجاشی*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷۷. نووی، محی الدین. (بی تا). *المجموع*. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۷۸. نوین، پرویز؛ و خواجه پیری، عباس. (۱۳۷۸). *حقوق مدنی ۱*. نوبت چاپ اول، تهران: گنج دانش.
۷۹. وجدانی فخر، قدرت الله. (۱۳۸۴). *الجواهر الفخریه فی شرح الروضة البهیة*. قم: سما قلم.
۸۰. هندی، ملیاری. (۱۴۱۸ق). *فتح المعین*. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۸۱. یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم. (۱۴۲۱ق). *العروة الوثقی (عدة من الفقها، جامعه مدرسیین)*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

82. Colin, A., & Capitant, H. (1988). *Cours élémentaire de droit civil français* (5e éd.). Dalloz.
- Ghestin, J., Billiau, M., & Loiseau, G. (2005). *Traité de droit civil: Le régime des créances et des dettes*. L.G.D.J.
- Nicod, M. (2014). *La continuation de la personne du défunt: Principe général du droit français des successions?* Presses de l'Université Toulouse 1 Capitole.